

جامعه پراکنده و مقاوم چگونه مانع تثبیت جایگاه دولت نیرومند و ایفای نقش کارکردی آن می‌شود؟ برای توانمندسازی دولتی که گرفتار نظام اداری ناکارآمد است، مهم‌ترین اولویت چیست؟

اینها بخشی از سوالاتی بود که در دومین نشست از سلسله نشست‌های توانمندسازی حاکمیت که به اهتمام مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه پژوهشکده مطالعات توسعه جهاد دانشگاهی و معاونت رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی برگزار می‌شود، مطرح شد و مهدی نجف‌زاده (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد و نویسنده کتاب «جابه‌جایی دو انقلاب»)؛ احمد میدری (اقتصاددان و معاون رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی) و عبدالعلی رضایی (جامعه‌شناس و پژوهشگر) به بحث و بررسی حول آن پرداختنند. در ادامه گزارشی از این نشست را می‌خوانیم.

مهدی نجف‌زاده: دولت قدرتمند شرط اولیه تقویت جامعه مدنی است

طرح درست مسئله ایران بیش از پاسخ‌های احتمالی به آن اهمیت دارد. دو رویکرد کلان را می‌توان درباره جامعه و دولت در ایران شناسایی کرد. در حالی که دولت‌گرایان بر نقش دولت و قوه هژمونیک آن تأکید می‌ورزند، جامعه‌گرایان بر روندهای درونی جامعه ایران از جمله حوزه مدنی، گروه‌بندی‌های اجتماعی و ساختار طبقاتی تأکید می‌ورزند. بر اساس آموزه‌های دو رویکرد تحت تأثیر انقلاب مشروطیت در صد سال گذشته پرسش اصلی در ادبیات سیاسی ایران این بوده است که چگونه و از چه طریق می‌توان دولت را به پاسخ‌گویی واداشت یا آن را به دولتی حداقلی وادار کرد. با برعکس چگونه می‌توان جامعه‌ را در برابر دولت فائقه قدرتمند توانمند کرد. طرح این پرسش‌ها با این مفروضه آغاز شده است که شکافی اساسی میان دولت و ملت وجود دارد که منجر به استقلال طبقاتی دولت و به تبع آن ظهور دولتی قدرتمند بر فراز طبقاتی در ایران شده و بنابراین راه‌حل ورود به جامعه مدنی ایجاد دولتی حداقلی است که راه را بر ظهور حوزهٔ عمومی و سپس جامعه‌ای دموکراتیک بازگشایی کند. بر اساس نظریه میگردان باید از رویکرد «دولت در جامعه» برای تبیین واقعیت اجتماعی سیاسی ایران سود جست. نظریه میگردان قادر است از دوگانه دولت و جامعه عبور کند و رابطه پیچیده و در حال گذار میان دولت و ملت در ایران در دوره قاجار تا انقلاب اسلامی را تبیین کند. بر اساس نظریه جامعه شبکه‌ای میگردان، جامعه ایران پیش از دولت پهلوی یک جامعه شبکه‌ای بوده است. جامعه شبکه‌ای به آن معناست که جامعه قدرتمندتر از دولت است و از همین رو تشکیل دولت در ایران نه بر اساس آموزه‌های لیبرالی و نه سوسیالیستی قابل تبیین است. دولت در ایران همواره موقعیتی منززل داشته و در استخراج منابع، توزیع آن و تنظیم و نفوذ در روابط پیچیده قدرت گروه‌های اجتماعی ناتوان بوده است. استبداد در ایران را نه به‌منزله توانایی دولت بلکه در ضعف فرط دولت باید جست‌وجو کرد. به گفته میگردان دولت‌های ضعیف برای حفظ و بقای خود مبادرت به کنترل اجتماعی می‌کنند.

«روحانیون، حکمرانان محلی و دربار» سه ضلع مثلث جامعه شبکه‌ای در ایران بوده‌اند و هرگونه منازعه یا مصالحه سیاسی با حضور این سه ضلع در جامعه ایران شکل گرفته است. عرصه متغیر دولت در ایران همواره در برابند و تلاقی منازعه و مصالحه این گروه‌های قدرتمند اجتماعی رقم خورده است و البته امکان شکل‌گیری و ظهور جامعه مدنی و حوزه عمومی در ایران سد شده است. با این وجود دوره قاجار از نظمی خودجوش با محوریت سروران اجتماعی و دولت و برخوردار بود که پادشاه در رأس آن قرار داشت و وظیفه اصلی دولت میان کانون‌های قدرت را بر عهده داشت. در سطح میانی حکمرانان محلی، سران قبایل و روحانیون قرار داشتند. رابطه آنان با دولت بر اساس مصالحه و منازعه بود و البته در جنبه این مصالحه و منازعه استبداد به سخت‌ترین شکل خود بر مردم و طبقات اجتماعی تحميل می‌شد. در این معنا استبداد از رفتار دولت به تنهایی برمی‌آید بلکه با ریشه در روابط پیچیده‌ای میان ساختار قدرت در جامعه شکل می‌گیرد.

در یک فراگشت تاریخی وارونه انقلاب مشروطیت مبادرت به برداشتن پادشاه از راس چنین مثلثی کرد و بنابراین بخش مهمی از هرج‌ومرج ناشی از انقلاب مشروطیت به واسطه حلج دید قدرت پادشاه بوده است. در اصل پادشاه به عنوان موازنه‌کننده قدرت‌های پراکنده اجتماعی نقش خود را از دست داد این در حالی بود که دو ضلع دیگر همچنان برقدرت باقی ماندند. در یک پروژه میان‌مدت رضاشاه با تأکید بر قدرت ارتش و البته با توسل به اندیشه ناسیونالیسم برآمده از انقلاب مشروطیت، مبادرت به تضعیف دو پایه دیگر نظم سنتی جامعه ایران کرد. تضعیف و به‌شکست‌کشادن سران و قبایل از یک سو و حکمرانان محلی منجر به تشکیل دولتی متمرکز شد.

استراتژی‌های رضا شاه گام مهمی برای درهم‌شکستن جامعه شبکه‌ای بود اما با ازبین‌بردن حکمرانان محلی در کلیت خود در شکل و شمایل جامعه توده‌ای ظاهر شد. در همه دوره‌ها که محمدرضا شاه فکر می‌کرد در حال تقویت جامعه مدنی از پالاست، جامعه ایران خصایل یک جامعه توده‌ای فاقد جهت‌گیری را نشان می‌داد. بنابراین پروسه درهم‌شکستن جامعه شبکه‌ای در ایران از انقلاب مشروطیت تا ظهور پهلوی‌ها به نفع روحانیون رقم خورد. یکی از دلایل اینکه در میان دیگر ایدئولوژی‌های قدرتمند دوره پهلوی از جمله چپ، ناسیونالیسم و لیبرالیسم؛ اسلام‌گرایی نواست به بسپ توده‌ای ایران مبادرت ورزد، همین نکته است.

به این ترتیب انقلاب از بالای رضا شاه تقریبا به خلق جامعه‌ای مدرن منجر نشد، بلکه تناقضات میان سنت و مدرنیته را بیش‌ازپیش گسترش داد. پهلوی‌ها در حالی بر نظریه پندرسالارانه تأکید می‌کردند که آمال مدرنیته را در سر داشتند و لاجرم ناسازگاری این دو تا انتهای حکومت پهلوی‌ها با آنان باقی بود. افزون بر این رضا شاه

سیاست



عکس، سوپند تاتی ، مهران

امتناع از آزادی‌ها و حقوق مدنی در نبودیک دولت قوی

شواهد و ریشه‌های دولت ضعیف

گزارشی از دومین نشست توانمندسازی حاکمیت

امری بدیهی است و تعارض و تضاد در سازمان‌های غیررسمی جریان دارد.

در اندیشه میگردان ذات چندپاره حکومت و جامعه باعث می‌شود یا از درون حکومت، با بخش‌هایی از جامعه پیوند ایجاد شود یا از این طرف، جامعه چندپاره از چندگانگی حکومت استفاده و اتحادی ایجاد می‌کند که این اتحاد موجب تضعیف نظام حکومت می‌شود. میگردان می‌خواهد بگوید چندگانگی در حکومت ناشی از چندپارگی در جامعه است و در همین راستا نمونه‌هایی ذکر می‌کند که در جوامع در حال توسعه، قاعده‌گذاری از ادواج گرفته تا سیاست‌های خارجی کشوری مانند بریتانیا نیز از سوی نیروهای اجتماعی تعیین شده و این موجب چندگانگی قاعده‌گذاری می‌شود. از نظر او، باید تصور حکومت به‌معنای یک نظام سلسله‌مراتبی منسجم را کنار گذاشت. او تصریح می‌کند که «من در توصیف دولت به مثابه میدان قدرت می‌خواهم بر آنچه بوردیو «فضای چندبعدی موقعیت‌ها» می‌نامد، تأکید کنم… به طور خلاصه دولت یک موجودیت متعارض است که علیه خودش عمل می‌کند». (ص ۳۷). تعارض درونی حکومت امکان بازی را برای نیروهای اجتماعی فراهم می‌کند. بازیگران مختلفی در عرصه اجتماعی برای دستیابی به قدرت و سلطه بر دیگران تلاش می‌کنند و از آنجا که حکومت یکی از منابع اصلی تسلط است، به بازیگری در دولت می‌پردازند. هر قدر نیروهای اجتماعی بتوانند حکومت را چندپاره‌تر کنند، در پیشبرد منافع خود موفق‌ترند و حکومت را ضعیف‌تر کرده و منافع بیشتری به‌دست می‌آورند. میگردان همچنین از مفهوم جامعه شبکه‌ای برای توضیح نظریه خود استفاده می‌کند. به گفته او، «استعاره شبکه این امکان را ایجاد می‌کند که به جامعه از منظر وجود کانون‌های چندگانه قاعده‌سازی و منازعه پنهان و آشکار میان مراکز گوناگونی که درصدد اعمال سلطه هستند، نگاه کنیم… باید بین دو نوع سلطه

یکپارچه و متفرق تمایز قائل شویم». (ص ۵۶) نکته مهمی که میگردان بر آن انگشت تأکید می‌گذارد، و در فضای سیاسی ایران توجه به آن اهمیت دارد، این است که نباید تصویر بیش از اندازه مقتدرانه‌ای از دولت اقتصادی، مناصب اداری، قوانین و مقررات خود را منعکس می‌کند. یعنی نزاع نخبان سبب می‌شود صاحبان قدرت همه آنچه‌ می‌تواند به تثبیت قدرت خودشان منجر شود را به کار گیرند و به جای اینکه به دنبال ایجاد ثروت برای خود و جامعه باشند، از این ابزارهای قدرت (منابع اقتصادی، پست‌های اداری، قوانین و مقررات) استفاده کنند تا رقیب را از صحنه قدرت حذف کنند. به این ترتیب جامعه دچار نوعی تثنت قاعده‌گذاری می‌شود و این تثشت رفتار بخش خصوصی و مردم و کنشگران سیاسی را در هم می‌ریزد.

جوئل میگردان به مسئله از زاویه دیگری نگاه می‌کند و علت و پاسخ مسئله را در ویژگی‌های نظام اجتماعی و منازعات سازمان‌های درون حکومت جست‌وجو می‌کند. نظریه شروع میگردان نقد نظریه دولت وبر است. از نظر او، نقشه وزیر که بر اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم حاکم بوده است، باید جرح و تعدیل شود. دولت از نظر وبر «یک اجتماع انسانی است که (به گونه‌ای موفقیت‌آمیز) ادعای انحصار استفاده مشروع از زور فیزیکی درون یک سرزمین مفروض را دارد» (ص ۲۵). وبر دولت را یک موجود یکپارچه می‌بیند که می‌تواند بر جامعه قواعد وضع کند و در صورت عدم پیروی هر فرد یا سازمانی به صورت مشروع از زور استفاده کند. برخلاف این تصور ذهنی از دولت از نظر میگردان حکومت نه هویتی یکپارچه و واحد است و نه تنها منشأ وضع قواعد و نه می‌تواند همیشه و به‌سادگی از زور برای مهار متخلفان استفاده کند. بلکه حکومت یک موجود چندپاره است که بخش‌هایی از آن می‌تواند با بخش دیگر متعارض باشد. همان‌طور که به صورت نظریه‌های رشته مدیریت تعارضات درونی سازمان‌ها

چندگانگی حقوقی و چندگانگی اداری. این دو رابطه علت و معلولی ندارند و هر یک به‌طور جداگانه می‌توانند وجود داشته باشند. علت این دونوع چندگانگی را در دو سطح می‌توان تحلیل کرد: در نظریه نورث این چندگانگی محصول نزاع فرادستان و در نظریه میگردان محصول چندپارگی نظام اجتماعی است. فرادستان برای کسب قدرت تلاش می‌کنند منابع بودجه‌ای را در اختیار بگیرند و

از این منبع برای تثبیت قدرت خود استفاده کنند. در نظریه میگردان هر نیروی اجتماعی در سطح جامعه بر حکومت فشار می‌آورد تا از منابع عمومی برای سلطه بیشتر بر رقیبان خود استفاده کند.این دو نظریه را می‌توان به صورت دو نظریه مکمل قرائت کرد. در برخی از موارد نزاع و نخبگان و در برخی از موارد چندگانگی اجتماعی موجب چندگانگی در حکومت است. نکته مهم گذر از چندگانگی حقوقی است؛ نباید تصور کرد که مسئله اصلی چندگانگی حقوقی است. حقوق و قواعد رسمی بزابتاب نیروهای اجتماعی و سیاسی است و هرچند بسیار مهم است اما در جای خود یک معلول است. باید سطح تحلیل را تعمیق بخشید و علاوه بر چندگانگی حقوقی یک چندگانگی در درون نظام اداری قمت کرد. پژوهشگران ما چندگانگی را به دوگانگی در نظام حقوقی محبوس کرده‌اند که به نظر من پایان یافته است و چندگانگی اداری در درون قوه مجریه آسیب‌های جدی زده است و تانیا باید به‌طور توأم علت چندگانگی را در کنش نخبگان با یکدیگر و نظام اجتماعی درک و تحلیل کرد.

عبدالعلی رضایی: بدون دولت قوی، آزادی و حقوق مدنی بحث بیهوده‌ای است

سؤال محوری این جلسه که دکتر میدری می‌پرسند این است که چرا دولت ضعیف است و توانایی اجرای سیاست‌های خودش را ندارد و قوانین خود را نمی‌تواند اجرا کند. کارکردهایی مانند حاکمیت قانون در روابط اقتصادی و مالیات‌ستانی… را نمی‌تواند انجام دهد. من هر چه در این سال‌ها درباره این‌موضوع مطالعه و فکر کرده‌ام، این ایده برابم تقویت شده است که پروژه تحول اجتماعی و سیاسی تاامام ما هنوز همان مشروطه است. بین دولت رضاشاه و دولت قاجار تفاوت‌های اساسی وجود دارد. دولت قاجار دولتی اجتماع‌پایه است؛ یعنی نیروی نظامی آن به میزان زیادی بر پایه نیروی نظامی عشایری ساخته شده است. دستگاه مالیات ستانی آن به میزان زیادی ادامه دستگاه تاریخی مستوفی‌هاست. مراکز تولید علم و ایدئولوژی آن همان حوزه‌های علمیه و مدارس سنتی است. دستگاه بوروکراتیک آن نیز دستگاه حکام محلی است. دولت رضاشاه برآمده از بحرانی است که در پنج مجلس اول خودش را نشان داد.

مشروطه‌خواهان می‌گفتند مسئله اصلی ایران حکومت استبدادی است که درواقع یک قدرت خودکامه است و باید آن را مهار کرد. برای مهار آن نیز باید عدالت‌خانه یا مجلس تأسیس کرد. شما ببینید هنگام تشکیل مجلس نخست چه اتفاقی می‌افتد. به طور غریزی گفته‌اند نمایندگان طبقات شش‌گانه اجتماعی مجلس را می‌سازند؛ یعنی شاهزادگان، اعیان و اشراف، علما و طلاب دینی، تجار، اصناف، ملاکین و فلاحین. این افشار نمایندگان خودشان را انتخاب کنند و این نمایندگان مجلس اول را تشکیل می‌دهند. این اتفاق همه‌جا رخ نداد؛ اما در برخی شهرهای بزرگ نمایندگان این گروه‌های بزرگ اجتماعی انتخاب شدند. شاید به قول آنتونین است که در پنج مجلس اول خودش را نشان داد. مسئله شکل ممکن و عقلانی تشکیل مجلس بود؛ نه شکل مطلوب آن؛ اما درواقع مجلس اول این است؛ یعنی پروژه مشروطه، پروژه نماینده‌دارکردن گروه‌های بزرگ اجتماعی است در عرصه سیاسی. منظور از طبقات شش‌گانه طبقه به معنای مارکسی نیست؛ بلکه منظور لایه‌های بزرگ اجتماعی در اواخر دوران قاجار است. این پروژه به سه تلف متفاوت ازجمله جنگ جهانی اول، دخالت دو قدرت بزرگ

جهانی به‌ویژه روسیه در تخریب دستاوردهای مشروطه و مانع‌تراشی در برابر قدرتمندشدن جامعه ایران و انواع عقب‌ماندگی بوروکراتیک دچار بحران اساسی شد. در نتیجه این شکست دو تفکر اساسی در ایران شکل گرفت که دکتر محمدعلی اکبری به شایستگی آن را شرح داده است. یک مورد آن همان چیزی است که در نشریه کاهه و در اندیشه کاظم‌زاده ایرانی‌شهر و تقی‌زاده می‌بینیم. یکی هم جریان چپ حزب کمونیست ایران است. هنگامی که آثار این دو تفکر را می‌خوانیم، در تشخیص مسئله شاهد زیادی با یکدیگر دارند. بعد از چهار مجلس اول و به‌ویژه پس از بحران‌های مجلس دوم، آنها می‌گویند ساخت قدرت در ایران این‌گونه است که در رأس آن دربار، روحانیون و زمین‌داران هستند. دموکراسی پارلمانی در ریاب اصلاحات اساسی باعث بازتولید ساخت قدرتی می‌شود و نتیجه همان مجلس سوم می‌شود؛ یعنی همان طبقات حاکم بر مجلس مسلط می‌شوند. دربار هم بر جای خود می‌ماند، حکام محلی نیز بر جای خود باقی می‌ماند؛ بنابراین در تفکر جناح راست ایران یعنی تقی‌زاده و کسانی که رضاشاه را به قدرت رساندند، راه خروج جامعه ایران از بن‌بست ساختاری، یک استبداد منور است که فکر توسعه داشته باشد و از موضع قدرت این‌موانع را (زمین‌داران و…) کنار بگذارد و تأسیسات زیربنایی اقتصادی … را بسازد؛ دستگاه دادگستری جدید درست کند. دستگاه تولید علم یعنی دانشگاه و مدارس جدید درست کند.

جریسی که از جنگ‌های ایران و روس به مسئله مسئله‌های ما تبدیل شده، این است که ما به واسطه عقب‌ماندگی تکنولوژیک در رویارویی با قدرت‌های بزرگ شکست خوردیم. حال چطور باید از این وضعیت خارج شویم؟ نویسنده‌ای در تئوری‌های توسعه‌است که نام بیورن هتته که می‌گوید: توسعه ایدئولوژی دیرآمدگان در زمانه توسعه صنعتی‌اش است؛ یعنی توسعه دیگر صرف‌افک مسئله اقتصادی نیست؛ بلکه امنیت دولت به آن وابسته است و به این معنی از آن زمان به بعد تصور شده است که مسئله ما نیز همین عقب‌ماندگی است. اما دیدگاه چپ که در دیدگاه آوتیس سلطان‌زاده منعکس شده، این است که در دموکراسی بورژوازی همین ساختار قدرت بازتولید می‌شود و ما از وضعیت عقب‌ماندگی اساسی خود خارج نمی‌شویم. مشکل دیگر این است که بخش چشمگیری از بورژوازی ایران آنچه را که انباشت می‌کند، در صنعت سرمایه‌گذاری نمی‌کند؛ بنابراین انباشت صنعتی بزرگ اتفاق نمی‌افتد و بورژوازی صنعتی پدید نمی‌آید. سرمایه‌داران ایرانی علاقه زیادی به مستغلات و زمین و تجارت دارند؛ بنابراین منافع آنها با زمین‌داران و تجار و واردکنندگان کالا و دستگاه بوروکراتیک دولت مشترک می‌شود؛ بنابراین اینها نیز نقشی را که شهرها و بورژوازی در اروپا ایفا کردند، نمی‌توانند ایفا کنند؛ بنابراین ما با دموکراسی بورژوازی و پارلمانی از این بن‌بست خارج نمی‌شویم. در شناخت مسئله در دو طرف مشکلات زیادی وجود دارد؛ اما راه‌حل این جناح ایجاد شوراهای زحمتکشان، تشکیل حزب پیشتاز طبقه کارگر و تصرف ماشین دولت از راه انقلاب است؛ بنابراین این دو تفکر در تجویز متفاوت‌اند؛ اما در تشخیص شبیه به یکدیگر هستند. این مسئله نشان می‌دهد که دستگاه دولت رضاشاه برخلاف دولت سنتی مشروطیت خود را باید از توسعه می‌گرفت. دولت سنتی باید امنیت را تأمین کند و شهرها را اداره کند. در واقع در گفتمان دوره قاجار بحث توسعه وجود ندارد. وقتی مشروطیت دولت به بحث توسعه پیوند می‌خورد – مانند دوره رضاشاه تا امروز است – استثنای دوره ۱۰ساله انقلاب تا اواخر جنگ– دیگر هنگامی که توسعه و رشد اقتصادی به دست نمی‌آید، مشروطیت دولت نقش می‌یابد؛ بنابراین مسئله دولت آن است که چگونه با بحران دولت– دولت به معنای

عام و دولت به معنای تاریخی آن از مشروطه تაკنون– و مسئله مشروعبت مواجه شود. پهلوی اول و پهلوی دوم سعی می‌کردند تمام مشروعبت خود را از توسعه بگیرند. بعد از پایان جنگ ما به همین دیسکورس برگشتیم؛ یعنی سازندگی و نوسازی درواقع گفتمان توسعه بود. دهه اول انقلاب گفتمان آرمانی بود و با جنگ، شهادت، ایثار و ارزش‌های جدیدی که خلق شدند، پیوند خورده بود. این ارزش‌ها واقعی بودند و در کوچه و محله و روستا با آن سروکار داشتیم؛ اما از آن به بعد همواره مشروعبت دولت‌ها با بحث توسعه پیوند خورده است؛ بنابراین مسئله ما این است که ببینیم چگونه کارکرد اصلی دولت که همان حفظ بقا و امنیت است، با مشروعبت و توسعه پیوند می‌خورد. این سه ضلع (توسعه، امنیت و مشروعبت) یک چارچوبی است که می‌تواند به ما کمکی برای فهم مسئله ایران بدهد.

چنان که آقای دکتر گفتند جامعه ما بعد از مشروطه تا حدودی و در دوره‌های مختلف به درجاتی توده‌وار بوده است؛ اما این یک کلمه نمی‌تواند تنوع ۹۰،۸۰ساله ما را توضیح دهد. من اشاره کردم پروژه مشروطه پروژه نماینده‌دارکردن نیروهای اجتماعی بود و قرار بود این نیروهای اجتماعی بزرگ در عرصه سیاسی نماینده داشته باشند و فرض بر این بود که این ساختار تا حدودی قدرت خودکامه را مهار می‌کند و در برابر قدرت دولت در جامعه قدرت می‌سازد؛ بنابراین ما باید در دوره‌های تاریخی بر این موضوع متمرکز شویم که چگونه دولت‌ها با مشکل‌یافتگی نیروهای اجتماعی مواجه می‌شوند. جامعه قوی و دولت قوی اصلا ضد یکدیگر نیستند. دورکهایم در درس‌های اخلاق حرفه‌ای و اصول اخلاق مدنی و در نقد متفکران اجتماعی لیبرال و طرفدار دولت حداقلی مثل هربرت اسپنسر به همین مسئله می‌پردازد. از نظر او دولت قوی است که می‌تواند حقوق و آزادی‌های مدنی را تضمین کند. بدون دولت قوی، بحث آزادی و حقوق مدنی بحث بیهوده‌ای است. در ایران پس از مشروطه به‌واسطه اینکه در همسایگی ما انقلاب بلشویکی رخ داده است، هرج‌ومرج و گردکنشی حکام محلی پدید آمده و پروژه مشروطه شکست خورده و اعمال حاکمیت دولت مختل شده است. مسئله امنیت به محدودکردن نیروهای اجتماعی تبدیل شده است. هر مدلی از تشکل در نیروهای اجتماعی، در شکل اتحادیه‌ای و سندیکایی و… به‌نوعی گرایش به کمونیسم محسوب شده است. نیروهای سیاسی هم در موارد زیادی از این تشکل‌ها استفاده ابزاری کرده‌اند؛ یعنی گفته‌اند فلان اتحادیه را درست می‌کنیم تا به اهداف سیاسی مورد نظرمان برسیم. مجموعه اینها مسئله امنیت را به شبکه‌های حامی– مشتری گره زده است. این شبکه‌ها در خاورمیانه سابقه‌ای دیرین دارند. شبکه‌های حامی– مشتری شبکه‌هایی هستند که یک پیشان در دولت و محل‌های تمرکز منابع و پای دیگرشان در جامعه است. انتقال منابع در آنها از بالا به پایین و در ازای دریافت حمایت سیاسی است. بنابراین مسئله امنیت به‌جای آنکه از طریق کارکردهای کلاسیک دولت مانند مالیات‌ستانی و واگذاری حقوق شهروندی در ازای وفاداری سیاسی و پایبندی به قانون تحقق پیدا کند، به شبکه‌های حامی– مشتری و پاتروناژ ربط پیدا کرده است؛ بنابراین ثبات سیاسی دارای نوسان و هم‌گرو راضی نگه‌داشتن و مدیریت این شبکه‌های حامی– مشتری است. ما همیشه دوره‌های بزرگ بسپج اجتماعی داریم– دوره‌های جامعه توده‌ای و با علایق سیاسی و دل‌زدگی. جامعه ما جامعه‌ای است که این خواب و بیداری دوره‌های بسپج سیاسی و توفان در سطح و دوره‌های برگشت به سکون در عمق سیر می‌کند و بعد هم هنگامی که وقایع عجیب‌غریبی اتفاق می‌افتد، ما غافلگیر می‌شویم. از دوم خرداد، وقایع شایم‌های ۸۴ و ۸۸ و سکای‌های ۹۲ و ۹۶ هم غافلگیر شدیم. اکنون هم هر اتفاقی بیفتد هم دولت و هم روشنفکران غافلگیر می‌شوند، چون ربط ارگانیک بین دولت و جامعه وجود ندارد. یعنی مطالبات به‌طور سیستماتیک و در نهاد‌های نماینده علاقه‌ها و منافع از پایین به بالا انتقال نمی‌یابد؛ بنابراین با نظرسنجی‌های موردی هم خیلی موارد را نمی‌شود فهمید؛ مگر آنکه با مطالعه روند‌ها در صنعتی‌اش وجود دارد؛ اما برایاین منافع آنها با زمین‌داران و واقع مسئله ما این است که امنیت به حقوق شهروندی پیوند بخورد. اگر شما در نروژ در قهوه‌خانه‌ای بگویید من می‌خواهم رژیم را سرنگون کنم، همه طوری به شما نگاه می‌کنند که گویی از گره مریخ آمده‌اید. اصلا سرنگونی رژیم در ذهن جمعی وجود ندارد، در ذهن جمعی تصور می‌آید چنین وضعی وجود ندارد؛ اما در جمعیات حکومت‌های با شبکه‌های حامی– مشتری تداخل گسترده دارد، تأمین امنیت و ثبات کارکرد اصلی دولت است. به این معنا که دولت یک قلمرو و انحصار قسوه قهریه در آن قلمرو دارد، دستگاه‌های بوروکراسی و حل منازعه دارد، سرباز می‌گیرد و مالیات‌ستانی می‌کند. در ازای آن امتیازی هم با عنوان حقوق شهروندی به جامعه می‌دهد و این دو ربط ارگانیک به یکدیگر دارند. آنچه ما از مفهوم social security تحت عنوان تأمین اجتماعی ترجمه کرده‌ایم، معنای مهمی در این مفهوم و تاریخ شکل‌گیری دولت در دوره مدرن را مغفول گذاشته است. به‌اصطلاح چپ‌در ترجمه کم شده؛ یعنی امنیت یک بعد اجتماعی داری که با حقوق شهروندی و امتیازات شهروندان از اتباع دولت پیوند دارد. آنجا که آموزش، بهداشت، کار و سرپناه حق محسوب می‌شوند نه کالاهایی که باید در بازار خرید، مشروعبت دولت و توانایی اعمال قدرت و اجرای سیاست‌ها و امنیت پیوند پایدار پیدا می‌کند.

نظریه میگردان نیز یک نوع نگاه به جامعه و دولت است که بخشی از معضل ما را توضیح می‌دهد؛ اما نیاز ما مطالعه‌ای تاریخی‌تر و انضمامی‌تر است. ما باید مجموعه‌ای از مفاهیم نظری را اتخاذ کنیم و سعی کنیم با کاربرد آن و مطالعه تاریخی نهادها حداقل از دوره جنگ‌های ایران و روس تا امروز) به چارچوب‌هایی برسیم که ببینیم اگر دولت قوی بخواهد وجود داشته باشد، کجای‌های روابط بین آن سه مسئله اساسی (توسعه، امنیت و مشروعبت) باید تغییر کند.